



۲۰۱۶/۰۲/۲۴



صالحه واهب واصل

آه نارسا

حدود تقریباً یکسال قبل با خانمی آشنا شدم با صلابت، با درایت، مهربان، خوش قلب و نهایت خوش برخورد. خانم متین و دارای شخصیت متواضع و دارنده اخلاق نیکوی انسانی که هر کسی را در اولین ملاقاتش گرویده خویش میگرداند.



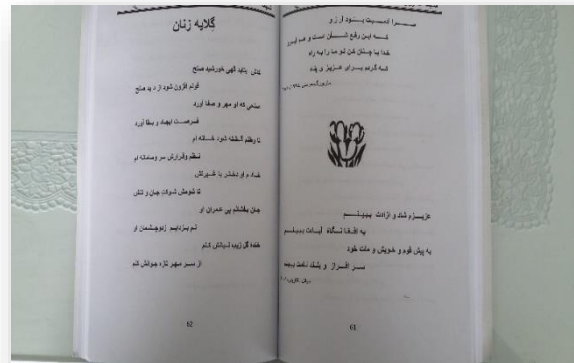
بلی! این خانم پوهندوی شیمیا غفوری استاد ادبیات دریست که چون یک خانم افغان با او آشنا شدم، چون یک شاعر او را شناختم، مانند یک همکار با او کار کردم و امروز مانند یک خواهر دوستش دارم و مانند یک دوست نیک سیرت با وی در یک سطح فکری قرار دارم.

پوهندوی شیمیا غفوری از لطف نهایتی که دارد بنده را سزاوار هدیه بی همتائی که گزینه پرمحتوای شعرش معنون به «آه نارسا» بود، دید و این گوهر باارزش را برایم هدیه کرد. شوربختانه درین مدت نه ماهی که این گنجینه را من با خود دارم، درگیری های روزگار، کوچ کشی و مصروفیت های فرهنگی

و کار «قاموس کبیر افغانستان» آنچنان مرا به خود مشغول و مصروف ساختند که مجال سرخاریدن به من نرسید چه رسد به مرور این کتاب زیبا. بالاخره درین دوماه اخیر وقت با من یاری نموده موفق شدم این گنجینه آرام و درد های دل یک زن با درد و درک را که در هر پارچه شعرش دنیایی از گفته های ناگفته نهفته است مرور و مطالعه کنم و برداشتم را در محدوده چند سطرى ضمن سپاس گزاری از اهداء این گنجینه، مختصر بیان دارم.

«آه نارسا» که معنی تحت اللفظی اش آه بسیار ضعیف و نارس را میسراند، اگر در ژرفای آن بعد از مطالعه محتوای آن عمیق شویم، به آهی برمیخوریم که از رسائی فلک را می خراشد. این آب مرواریدی که از نوک خامه استاد شیمیا غفوری تراوش نموده و به روی کاغذ نشسته است در حقیقت نوائی خفته و خفه شده آن بی زبانان زبان داریست که هرگز نتوانسته اند صدای شان را به گوش کسی برسانند و تا آخرین رمق، هنگامی که در چنگال مرگ آخرین نفس های شان را می کشیدند، برای حرئیت و آزادی در جدال بودند. خانم غفوری ناله های خفه شده خواهرانش را که با اشک بیرون میچکد چنین بیان میکند:

اشک من اینکه فزون افتاد است
ناله هائیت بیرون افتاده است
سخن دل که کسی گوش نداد
چو خس خوار و زبون افتاده است



سراینده این درد ها و بیرون دهنده این آه شعله ور بدون شک در بیرون از مرز های سرزمین آبائی اش به سر میبرد اما؛ با تمام وجودش زخم های لاعلاج و درد های جانکاح هموطنانش را در هر لحظه زندگی آرام و مرفع اش احساس کرده و با الفاظ در قالب اشعار نهایت دلنشین خواسته به گوش های ناشنوا برساند. خانم غفوری میگوید:

د پاپو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

من شعر نمی گویم این جلوه یک درد است
آنچه ز قلم ریزد فریاد دل سرد است
چشمی به ره فرزند، گوشی به صدای یار
بیچارگی هجرت، شوق و هوس دیدار
سوزندگی جسمی، در بستر بیماری
دست تهی مردان، از عالم بیکاری

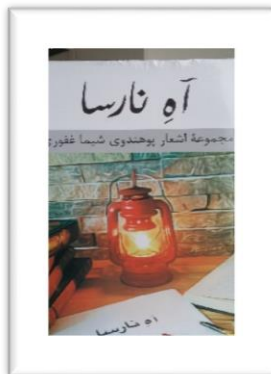
خانم غفوری در جای دیگر چنین میگوید:

خانه ام را سوختند، سفره ام آتش گرفت
جام آبم خشک شد
مرغکان بی پناه و دربه در
هریکی سوئی به راهی پرگرفت
کاغذ و خط و کتابم در گرفت
هر طرف را جای گل، یک فرش خاکستر گرفت
لیک از ویرانگی های وطن
از دل باروتی این خاک و شن
سبزه ها قد برکشید

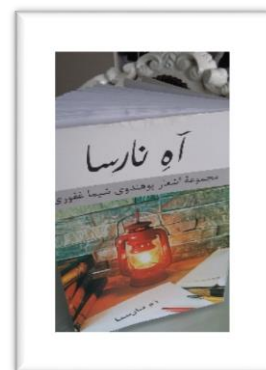
خانم غفوری علاوه بر اشعار حماسی و بیان درد و الم مردمش، اشعار زیبایی عاشقانه هم دارد که یک نمونه کوتاهی از آن را برای تان برگزیده ام، ناگفته نماند که اشعار همه زیبا اند و من نظر به حوصله این نوشته فقط یکی دو مصراع آنرا انتخاب میکنم.

یار می آید به سویم جان با او همقدم
غنچه غنچه موج لبخند عطر گلها دم به دم
نور می آید به چشمم روشنی در دل رود
چون شعاع ماه تابان در میان جام جم
احسنت شیما که اندر دل ترا شیدائی است
در مسیر زندگی کوچه به کوچه خم به خم

اگر بخواهیم روی هر شعر خانم غفوری تبصره های داشته باشیم شاید کتابی هم کفاف ندهد، روی این ملحوظ با چارپاره زیبایی را که «آه نارسا» را اختتام میبخشد، من حیث حسن ختام این نوشته انتخاب نموده با سپاس مجدد از خانم شیما و آرزوی موفقیت های مزیدش در همه امور زندگی نوشته را به پایان میرسانم.



خجل گشته گلوی من ز تقصیر صدا امروز
که دارد شور بی تأثیر و آه نارسا امروز
اگر چه بحر ما شیون، نهفته سینه از گردون
چه سازم در کتابم قطره ای شد خود نما امروز



پایان

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ